نوگرایی و میراث کهن شعر عرب

جواهری، محمدمهدی

استاد محمد مهدی جواهری‏ برجسته‏ترین قصیده‏سرا از نسل‏ قصیده‏سرایان شعر کلاسیک عرب‏ است.وی در آغاز قرن بیستم در خانواده‏ای اصیل در نجف اشرف به‏ دنیا آمده است.او شاهد مصایب‏ بزرگی بوده که بر عراق و عرب‏ها و به طور کلی بر امت اسلامی وارد شده است؛از سختی‏های این دوران‏ رنج کشیده و به گرداب آن درافتاده‏ است و شعله آن دامن او را نیز گرفته است،و او این حوادث را در شعرش بیان کرده است.انسان‏ زمانی که در کنار چنین ابداع‏گر بزرگی قرار می‏گیرد،حیران‏ می‏شود که از کجا شروع کند.من‏ هنگامی که می‏خواستم گفتگویم را با او آغاز کنم تحسین و اعجاب‏ خودم را نسبت به شعر و روح‏ سرکشش و بیان معجزه‏گرش از سختی‏ها و مشکلات این عصر و مردم اظهار نمودم و او با فروتنی‏ بسیار و حیایی برخاسته از فراست و تیز هوشی پاسخم داد که:من‏ بسیار به خود می‏بالم که می‏شنوم شعرم مورد پسند و قبول واقع شده‏ است سپس سخنش را با این بیت‏ ادامه داد:

«و عین الرضا عن کل عیب کلیلة کما أن عین الّسخط تبدی‏ المساویا»(1)

و گفتگویمان این چنین آغاز می‏شود:

\*\*\* \*چشمان ما در وجود شما جز شاعری برجسته در ردیف پیشوایان‏ شعر عربی نمی‏بیند.

\*خدای را سپاس که به سطحی‏ رسیده‏ام که چشمان رضامند بر من‏ دوخته شده است.

\*علاقه و اشتیاقی را که به‏ دانستن آغاز کار شما دارم نمی‏توانم‏ پنهان کنم و معتقدم که سرچشمهء رودهای خروشان جویباران است.

\*زمانی که می‏اندیشم که چگونه‏ آغاز کردم،متنبی از خاطرم می‏گذرد که او چگونه آغاز کرد و چگونه به این‏ مرحله رسید که آوازهء شهرتش در زمان‏ طنین افکن شد.او در آغاز به خود پرداخت و پس از این که دیگران او را شنیدند،خود را باور کرد و این وضعیت تمامی مردان بلند آوازه است.حتی در جهان پیشرفته و متمدن و در تمام‏ تمدنهای ادبی غیر از زبان عربی،او با چگونه آغاز می‏کنند؟از صفر...

و برای اینکه جاودانه شوند چگونه‏ کار خود را به پایان می‏برند.این همه، عوامل مؤثر در نقطهء آغاز است.اما در خصوص خودم باید بگویم تأثیر زبان‏ عربی که زبان قرآن کریم است،عامل‏ اصلی است.

\*اما شما نسبت به خودتان و هستی و مردم نگرش خاصی دارید.

\*زبان عربی نخستین عامل مؤثر در کار من است،اما تجربه‏ها و مراحل‏ گوناگونی که آدمی از آنها گذر می‏کند و محیطهایی که در آنها قرار می‏گیرد، برخورد با انسانها،با مردم،توجه به‏ دردها و رنجهایشان،همه بر تجربیات و مهارتها و آگاهیها می‏افزاید.شاعر حساس تجربیاتش را از مردم می‏گیرد و به همانها باز پس می‏دهد.تمامی این‏ تجربیات و آگاهی‏های انسانی باعث‏ می‏شود که زبان اوج گیرد،و اینها نگرش مرا می‏سازد،و مراحلی را که من‏ پشت سر گذاشته‏ام همانی است که‏ بسیاری از ابداع‏گران از آن گذر کرده‏اند.بله من در عین وجود مشکلات غربت،در تعامل با زمان،برای‏ کسب تجربه حرکت کرده‏ام و این توان و قدرتی خدادادی است.

\*شما را شاعری آزاده،عصیانگر و انسان می‏نامند.

\*روحیه سرکشی در من از خانه‏مان‏ در نجف اشرف پدیدار شد و هنوز هم‏ تا این ساعت از من جدا نشده است. برای آگاه ساختن نسل‏ها نسبت به خطراتی که آنها را محاصره کرده است، علیه وضعیت‏های گوناگونی که بر جوامع و محیطهای ما حاکم بوده است‏ شوریده‏ام و این وظیفه شاعر اندیشمند و هدایتگر است.

این شورش را ابتدا علیه وضعیت‏ نجف آغاز کردم،سپس بغداد و آنگاه‏ عراق و سرانجام تمام امت عرب را در شعرم وارد کردم و دامنه دیدگاه و نگرش من وسیع‏تر شد آن گونه که از دههء سی(میلادی)تراژدی فلسطین و تفرقه امت عرب در شعرم مطرح شد و از آن سخن گفتم و در دههء چهل که جنگ‏ آغاز شد وقایع و حوادث فلسطین را روزها مثل یک روزنامه‏نگار و شبها به‏ عنوان یک شاعر پیگیری می‏نمودم و به‏ این ترتیب شعر خود را با احساسی‏ انسانی می‏سرودم تا اینکه غربت و دوری نگرش مرا وسعت بخشید،با رنجهای مردم زیستم.لذا به رنجهای‏ خود پی بردم و از آغاز سعی نکردم که‏ به مشکلات خود بپردازم،بلکه به وجود آن در مردم پی بردم و آنگاه متوجه شدم‏ که خود از چه در رنج هستم و هیچ گاه‏ رنج خود را در شعر بیان نکرده‏ام بلکه‏ به مردم پرداخته‏ام.

\*چگونه با لحظات آفرینش و ابداع خود روبه رو می‏شوید؟

\*گاهی اوقات حالتهای احساسی و ابداعی برایم پیش می‏آید و تعجب‏ می‏کنم که این کلمه و سخن چگونه به‏ ذهن من آمده تا بیان کننده حالت‏ سرایش شعری‏ام باشد و در عین حال‏ با آن انسجام و هماهنگی دارد.زمانی‏ که حالت خاص سرایش شعر بر من‏ عارض می‏شود به جستجوی کاغذ و

الهام در هنر آفریقایی

باری هیل براند/دکتر فرزاد میرزایی

در دوران امپراتوری بریتانیا، انگلیسی‏ها آثار شگفت‏انگیز هنری را نمی‏شناختند.در سال 1879 زمانی‏ که نیروهای سرکوب کننده برای فرو نشاندن توطئه‏گران وارد شهر «بنین»( nineB )شدند،مجسمه‏ها، نقابها و لوحه‏هایی را کشف کردند که‏ به حالتی بسیار زیبا و ماهرانه طراحی و ساخته شده بودند.[در آن زمان‏]دید و ذهن استعماری آنها مانع از آن بود که‏ این آثار را محصول مردمانی ابتدایی‏ بدانند.تئوریهایی برای بررسی این آثار ارائه شد.این احتمال می‏رفت که‏ مصریان باستان و یا حتی یکی از قبایل‏ از بین رفتهء بنی اسراییل در طرح‏ریزی‏ این آثار دستی داشته‏اند.در بازگشت‏ به لندن کارشناسان به تحقیقات و جستجوهای دقیق و زیرکانه‏ای‏ پرداختند.خطوط طبیعی مجسمه‏های‏ نیم تنه‏ای بیانگر نفوذ غیر قابل انکار پیکرتراشی یونان باستان بود.

اما ما اکنون می‏دانیم که آثار برنزی‏ شهر«بنین»هیچ رابطه‏ای با بنی‏ اسراییل و نیز با مصریان و یونانیان‏ ندارد.این میراث درخشان هنری که از طبیعت به پانزده سال پیش باز می‏گردد،زمانی که پادشاهانی‏ قدرتمند در غرب آفریقا حکومت‏ می‏کردند،یک قرن پس از تهاجم‏ اروپاییان به این قاره،تحقیقات و بحثهای داغی برای یافتن ریشه‏های‏ هنر آفریقایی صورت گرفت.در طول دو ماه ده هزار کارشناس در نمایشگاه‏ «آفریقای 1995»گرد هم آمدند تا در باب یک مجموعهء برجسته،در زمینهء هنر و فرهنگ که از سواحل«تریپولی» و صحراهای«کالاهاری»جمع‏آوری شده بود،به بحث و تبادل نظر بپردازند.جان مک رئیس موزهء«بشر» ( muesuM fo dniknam )و رئیس‏ ادارهء نژادشناسی موزهء انگلستان‏ می‏گوید:«آفریقایی که ما دیدیم دچار خشکسالی،جنگ و گرسنگی بود». نمایشگاه«آفریقای 1995»که برای‏ مدت زیادی ادامه داشت،خیلی‏ سازنده و پویا بود.

این نمایشگاه بحثهای کینه‏آمیزی را در باب هنر آفریقایی برانگیخته است.

اکنون بحث این نیست که چه کسانی‏ خالق این هنر هستند(واضح است که‏ برس‏ها و قلم‏درزهای آفریقاییان‏ ماهرانه به کار گرفته شده‏اند)بلکه‏ بحث سر این است که آیا ناقدان و دانشمندان اروپایی می‏توانند به این‏ واقعیت دست یابند که این اشکال‏ هنری گونه‏گون با آنچه که در غرب به‏ وجود آمده متفاوت است.در همین‏ زمان نمایشگاههایی در میان خود هنرمندان آفریقایی برپا شده است و مشاجرات اختلاف انگیزی را میان آنها برانگیخته.آنها می‏کوشند که نقش هنر غربی را در قدرت خلاقه هنرمندان‏ آفریقایی دریابند.در رأس این‏ نمایشگاهها و به دور از مشاجرات و ستیزه‏جوییهای دیگر،نمایشگاه بزرگی قلمی نیستم لذا گاهی بر پشت جلد کتاب و یا پاکت سیگاری آن را یادداشت می‏کنم.

\*آیا حالت سرایش شعر در شما نتیجهء فوران احساسات گذشته‏ است و یا مولود زمان حاضر و یا مناسبتی خاص است؟

\*چه بسا که پیش از لحظهء آفرینش‏ حالت تفکر و تأملی عمیق و جوشش‏ عواطف در وجودم پدید می‏آید،اما در زمان نگارش به حالت توازن و تعادل‏ می‏رسم.من در جستجوی هدفی‏ هستم که می‏خواهم به آن برسم.در لحظهء آفرینش و ابداع می‏خواهم که‏ درون خود فوران کنم و در این وضعیت‏ حالتی برایم پیش می‏آید که آماده‏ پذیرش آن نبوده‏ام،و این نتیجهء جوششی است که از آن بی‏خبرم و ناگهان پیش می‏آید؛حالت عجیبی‏ است.برای آنکه آن را تشریح کنم‏ مثالی می‏زنم:قصیده‏ام دربارهء ابوالعلاء معری مشهور است و من آن‏ را به مناسبت هزارهء بزرگداشت یاد و خاطرهء او تحت عنوان«یادوارهء معری» در دمشق سروده‏ام.در آن نشست طه‏ حسین،عباس محمود العقاد،احمد امین و شماری از خاورشناسان بزرگ‏ شرکت داشتند و عمر ابوریشه نیز در این محفل حضور داشت.من زمانی که‏ به دمشق رسیدم قصیده‏ام را ننوشته‏ بودم و چند روزی هم بیشتر به شروع‏ جلسه نمانده بود.ابوریشه از من پرسید که چیزی ننوشته‏ای؟گفتم خیر.ولی‏ بعد از ظهر یک روز به یادواره مانده که‏ من در«زحله»بودم و قصد داشتم به‏ دمشق بروم.به خدا سوگند شنیدم که کسی در گوشم زمزمه کرد و گفت«سل‏ الطبیعه هل لازلت سادرة»و بی‏درنگ‏ سه بیت نوشتم که شد هستهء اصلی‏ قصیده و سرودم که:

«سل الطبیعه هل لازلت سادرة ام انت خجلی لما ارهقته نصبا(2)

و هل تعمدت أن اعطیک سائبه‏ هذا الذی من عظیم مثله سلبا

هذا الضیاء الذی یهدی لمکمنه‏ لصا و یرشدأ فعی تنفث العطبا»

و بدون اینکه خود احساس کنم، حالتی به من دست داد که از خود بی‏خود شدم و این حالت چنان مرا تحت تأثیر خود قرار داد که با تمام‏ قدرت به میزی که در منطقهء ییلاقی‏ «زحله»در برابرم بود کوبیدم و هنوز صبح ندمیده بود که قصیده‏ام را به‏ پایان بردم.

\*گاهی احساس نمی‏کنید که‏ قافیه با شما سر سازش ندارد،یا اینکه اندیشه و تفکر با شعر کلاسیک کنار نمی‏آید؟

البته خیر...اکنون شما هر اندیشه‏ای را که بخواهید می‏توانید پیشنهاد کنید تا من آن را برایتان در قالب شعر بریزم.قصیده کهن هیچ گاه‏ در برابر من مقاومتی نکرده است و همواره تحت اراده و اختیارم بوده‏ است.هر سوژه‏ای را که خواسته‏ام در هر یک از بحور شعری که خواسته‏ام، ریخته‏ام.مگر بحور چیست؟عبارت‏ است از موسیقی و آهنگ،و اگر بخواهیم بحور را قید و بند و یا مانع‏ فرض کنیم به خود دروغ گفته‏ایم.اینها چیزی جز اوج و فرود یا نوسان آهنگ‏ نیست.

\*فکر نمی‏کنید که قافیه یک قید و مانع است؟

خیر،شما قافیه قصیدهء«یوم‏ الشهید»را که 180 بیت است در نظر بگیرید،من در خلال هر بیت آن‏ توانسته‏ام اندیشه‏ای را مطرح کنم و قافیه پیوسته در گوشم طنین افکن‏ بوده است برای مثال زمانی که گفتم:

«ان وجه الدجی أنینا تجلی‏ عن صباح من مقلتیک اطلا»(3)

پیش از اینکه کلمهء«تجلی»را بگویم، لفظ«اطلا»در ذهنم نقش بست؛زیرا قافیه همچون معدن طلایی است و هر چه را با قافیه ترکیب کنی تبدیل به زر خواهد شد.قافیه،قافیه است و من‏ معتقدم که میراث و زبان عربی‏ گنجایش هر سوژه و اندیشه‏ای را دارد.

\*کسانی از دگرگونیهای شعر کلاسیک می‏پرسند،نظر شما در این باره چیست؟

من و زبان‏شناسان بزرگ هر کدام‏ دیدگاهی داریم.شعر زمانی که با تمدن جدید همگام شود،دگرگون‏ می‏گردد.تحول زبان اصیل و ریشه‏دار عربی به گونه‏ای بوده که آنها متوجه‏ نشده‏اند،زیرا جهان متمدنی که آنها در آن زیسته‏اند جامعه‏ای پیشرفته و متحول بوده است.ما همواره بر سنت و روش پیشینیان خود باقی بوده و بر آن‏ پای فشرده‏ایم و اگر دگرگونی هم‏ صورت پذیرفته،زبان عربی گنجایش‏ پذیرش آن را داشته است.همان گونه‏ که ما تحول را پذیرفته‏ایم و جهان‏ متمدن آن را قبول کرده،ابداع و آفرینش عربی نیز دگرگونیهای‏ اجتماعی را پذیرفته است.بنابراین، نسل آینده نیز خواهد توانست چیز جدیدی را ابداع کند که با تحولات نوین‏ و نوآوریهای عصر تجانس داشته باشد.

\*آیا اکنون شعر نو با تحولات‏ ریشه‏ای و اساسی زندگی هماهنگی‏ و تجانس دارد؟

\*خیر،آفرینش کنونی در انزوا و بر کنار است؛این شعر اصیل و واقعی‏ عربی است که همیشه نوآور بوده.

\*شما با توجه به اشعاری که‏ می‏سرایید یک مبتکر و نوآور هستید،اما هر کس که شعری‏ کلاسیک می‏نویسد در سطح شما نیست؛نظرتان چیست؟

\*شاید کسانی باشند که بدون‏ دستمایهء کافی و بدون اینکه شعرشان‏ پختگی لازم را داشته باشد،اقدام به‏ نوشتن و انتشار آن کنند.اما من ادعا نمی‏کنم که استثنا هستم.وجود طرح «دروازه‏های سه گانه جهنم»...روبرت هودگینز(وحشیگریهای نظامیان در آفریقای جنوبی)

تحت عنوان«آفریقا:هنر یک قاره»در دانشگاه سلطنتی هنر در لندن برگزار می‏شود.هیچ کسی نمی‏تواند انکار کند که این نمایشگاه باعث شده تا مجموعه‏ای بزرگ جمع‏آوری گردد.

[در بررسی این آثار]به ندرت می‏توان‏ تعدادی از این گونه‏های دیدنی را تحت‏ یک مقولهء واحد درآورد.بیشتر از هشتصد اثر در سیزده گالری این‏ دانشگاه به تماشا گذارده شد.این آثار، تاریخ گستردهء این قاره پهناور را به‏ ترتیب تاریخی بیان می‏کند: مجسمه‏های مصری که از مرمر سفید ساخته شده‏اند،مجسمه‏های سر که‏ متعلق به آفریقای جنوبی هستند و در موزهء«لیدن بورگ»( nedyL grub )به‏ نمایش گذاشته شده‏اند،و انواع‏ مختلف کنده‏کاریهای چوبی.هر یک از آن آثار به ترتیب مربوط به چهار هزار سال،سپس دو هزار و پانصد تا دو هزار و هفتصد،و در نهایت دسته آخر در قرن نوزدهم و بیستم ساخته شده‏اند. تنوع این نمایشگاه‏ها چشم بیننده را خیره می‏کند.نقاشی‏های سنگی‏ نامیبیا نشان می‏دهد که هزاران سال‏ پیش هنرمندان زبردستی در این‏ منطقه می‏زیسته‏اند.مقادیری اشیاء طلایی عجیب که در غنا پیدا شده است،گونه‏ای از کنده‏کاریهای ظریف و شهوت برانگیز ژاپنی‏ها را به یاد می‏آورد.می‏توان گفت‏ شگفت‏انگیزترین آثار این نمایشگاهها کنده‏کاریهای چوبی هستند که‏ نمونه‏هایی چون نقاب،تصویر، عتیقه‏جات،ابزار،پوست و تصویر چند قربانی را شامل می‏شوند.این آثار[نزد آفریقاییان‏]ارزش هنری ندارند،بلکه‏ بیشتر برای انتقال و استفاده از نیروهای معنوی( anaM )به کار گرفته‏ می‏شوند.

در سیرلئون( enoelarreiS )شش‏ تصویر پیدا شده که جایگاه اموال«بی‏ جی مبا»( abmijib )از قبیل موی سر بوده است.تصور می‏شد که اینها توانایی مهار نیروهای جادویی را دارند. یک پیکر چوبی زن به وسیلهء رئیس‏ جامعه زنان در سیرلئون نصب گردیده. در این مجمع زنان جوان با آداب و رسوم مذهبی آشنا می‏شوند.و البته‏ این مفاهیم روحانی در این نمایشگاهها جایی ندارد.محل نمایش این آثار اتاقهایی است که به طور کامل تاریکند. تنها در نقاطی که این اشیاء نصب‏ شده‏اند روشنایی زیادی متمرکز شده‏ است و به نظر می‏رسد که این نوع‏ تزیین به منظور نمایش یک هنر عالی چیزی به نام استثنا ناشی از زیادی‏ تعداد شعرای حاضر در صحنه ادب‏ است و با تأسف گویا باید آن را از جمله‏ عیوب و کاستی‏هامان برشماریم.برای‏ نمونه 77 شاعر در عراق،در سرزمین‏ شام 75 نفر،و در مصر و دیگر سرزمین‏ها شمار زیادی شاعر وجود دارد.و از اینجاست که این اندیشه‏ مطرح می‏شود که گویا جواهری‏ استثناست.و من معتقدم که تاریخ‏ بیش از یک یا دو شاعر را برنمی‏گزیند. \*مشهور است که شما علاقه‏ای‏ به تقسیم‏بندی شعر در قالب‏ جریانها و مکاتب ادبی ندارید،چرا؟

\*در شعر عربی جریانها و مکاتب‏ ادبی وجود ندارد؛این گونه نامگذاری‏ گزافه است.هر چند کوششهایی برای‏ ایجاد دگرگونی در قصیده عربی صورت‏ گرفته است که نامش تلاش برای‏ نوگرایی است،اما شعر میراث کهن‏ عربی که من و امثال من به آن‏ می‏پردازیم،تحمل و پذیرش هر گونه نو شدن و انعطاف را دارد و من برای‏ خروج از عمود شعری قدیم و گرایش به‏ سوی روشهایی که هنوز برای نسل‏ عرب قابل پذیرش و دلچسب نیست، ضرورتی نمی‏بینم.من نمی‏توانم ذوق‏ عربهایی را که نغمات و میراث ادبی‏ آهنگینشان هزار سال است در گوشهایشان طنین‏انداز است،تغییر دهم.

\*چرا اکنون شعری را از شاعره‏ای‏ در حد و سطح بزرگ مردان شاعر نمی‏بینیم؟

\*به اعتقاد من در جوامع ما موانعی در برابر زن وجود دارد.او چگونه‏ می‏تواند تمامی این مرزها و موانع را از میان بردارد؟پیش از آنکه از او بخواهیم‏ شاعره‏ای توانا همردیف مردان باشد،به‏ او اجازه داده نشده تا به آزادی سخن‏ بگوید،همان گونه که به یک مرد با استعداد و خلاق اجازه داده شده است.

او چگونه می‏تواند ستم و سیاست‏ ستمکاران را در شعرش مورد حمله قرار داده و بکوبد،در حالی که وضعیتش به‏ گونه‏ای است که به او اجازه حرکت‏ نمی‏دهند.

ادیب زنی که توانایی از سر راه‏ برداشتن این موانع را داشته باشد می‏تواند یک ابداع‏گر با استعداد باشد و هنگامی که توانست چنین باشد،در این صورت لفظ«ادب زنانه»از میان‏ می‏رود و ادبیات به مفهوم عامش نزد او پذیرفته می‏شود و دیگر لفظ ادب زنانه‏ و مردانه وجود نخواهد داشت.اما اینکه چرا اکنون شاعره‏ای توانا و زبردست‏تر از من وجود ندارد؟به اعتقاد من در غرب زنان شاعر یا ادیب توانا و جاودانه وجود دارد.من از کسانی‏ هستم که به نقش زن در ساختن جامعه‏ ایمان دارم و بر این عقیده نیستم که‏ جامعه بدون اینکه زن در آن نقش و سهم خود را داشته باشد،می‏تواند به‏ حرکت خود ادامه دهد.او شایستگی‏ این را دارد.من نمی‏توانم جامعه‏ای را تصور کنم که زن در آن وجود ندارد؛یا اینکه تمامی درها و راهها و عوامل‏ پیشرفت و ترقی پیرامون او مسدود شده‏ است،و من از این ناحیه برای جوامع‏ عربی خودمان آیندهء خوب و امیدوار کننده‏ای را انتظار دارم.

\*مواضع شما در دعوت مردم به‏ آموزش زنان مشهور است.

\*در سال 1926 که بیست و پنج‏ ساله بودم در شهر نجف نخستین‏ قصیده‏ام را در دفاع از زن سرودم و این‏ شهر به واسطه وجود مرقد مقدس امام‏ بزرگوار علی بن ابیطالب(ع)شهر مقدسی است و از استانهای بزرگ به‏ شمار می‏آید.در این شهر،زنان در خانه‏ها دانش می‏آموختند.برای نمونه‏ در منزل خاندان«کاشف الغطاء»یک‏ یا دو دختر به درجات عالی فقه دست‏ یافتند و یا در خانوادهء جواهری یک یا دو دختر به مراحل بالای علم رسیدند.

همچنین در خاندان سادات مانند خانواده«بحر العلوم».بجز این،آموزش‏ دختران در مدرسه ممنوع بود.به نظر من شاعر تا زمانی که گستاخی خطر کردن نداشته باشد شاعری را به کمال‏ نرسانده است و از جمله کارهای‏ خطرناکی که انجام دادم برای اینکه‏ یک شاعر باشم این بود که دو قصیده به نامهای«مدرسة البنات»و«علموها» سرودم که در دومین قصیده گفته‏ام:

«علموها فقد کفاکم شنارا و کفاها أن تحسب العلم عارا

و کفانا من التقهقر أنا لم نعا لج من الامور الصغارا»(4)

هنگامی که این دو قصیده منتشر شد،غوغایی برپا کرد و من افتخار می‏کنم به جریانی که شعر من ایجاد کرد.آنگاه در نجف اشرف پس از یک یا دو ماه مدرسه‏ای برای آموزش دختران‏ افتتاح شد.

\*شما به عنوان یک انسان‏ نظرتان دربارهء عشق چیست؟آیا به‏ هنگام احساس ضعف و ناتوانی به‏ عشق و محبوب توجه دارید یا هنگام احساس قدرت؟

\*عشق امری طبیعی است.

مشکلات و سختی‏هایی که تحمل‏ کرده‏ام و تجربه‏هایم باعث شده که به‏ بشریت و انسانها عشق بورزم پس‏ چگونه ممکن است به عشق خاص خود خالصانه نیندیشم.هنگامی که‏ می‏بینم مردم به هم عشق می‏ورزند، شادمان می‏شوم.چگونه می‏توانم‏ احساس خود را نسبت به آن نادیده‏ بگیرم و از کنار عشق و شادی و شادکامی با او بودن بی‏توجه بگذرم؟ عشق امری طبیعی است.اما متأسفانه‏ انسانهایی در جامعه بشری وجود دارند که تنها به خود می‏پردازند و در خود فرو می‏روند.عشق با عظمت و جوهره‏ای که دارد لحظهء زیبا و دلچسب در اختیار گرفتن ذات و وجود است و در این لحظه شگفت میان ذات‏ پدید آورنده و دیگری پیوند برقرار صورت گرفته است.این آثار زیبا و شگفت‏آور هستند،اما اغلب عاری از زمینه‏اند.

برچسب‏هایی که برای معرفی این‏ آثار روی آنها به گونه‏های مختلفی‏ نصب شده،به اندازهء کافی مفید هستند.سوکاری کلمپ مجسمه‏ساز نیجریه‏ای که آثارش در موزهء«بشر»به‏ نمایش گذاشته شد،می‏گوید:«این‏ دانشگاه نشان داد که دیدگاه بسیار استعمار منشانه‏ای دارد.در این‏ نمایشگاه جنبهء مذهبی و احترامی که‏ این اشیاء دارند به طور کامل نادیده‏ گرفته شده است.آنچه آنها را شگفت‏انگیز می‏نماید،نه طرح ظاهری‏ آنها بلکه قدرت درونیشان است.ما اعتقاد داریم آنها با قدرتشان می‏توانند شما را دیوانه و یا سالم گردانند.این‏ اشیاء هیچ گاه برای یک هدف هنری‏ ساخته نشده‏اند.درست است که این‏ اشیاء زیبا هستند و این نمایشگاه‏ هیبت آور است،اما متأسفانه نمایشگاه‏ مرده‏ای است».تام فیلیپ نقاش عضو دانشگاه سلطنتی که این نمایشگاه را اداره می‏کند،می‏گوید:«دانشگاه‏ سلطنتی موزه نیست،بلکه انجمنی‏ است برای گردآمدن هنرمندان.هدف‏ من دایر کردن نمایشگاهی از اشیاء زیبا،خارق العاده و دیدنی است که در آفریقا پیدا شده‏اند.من این اشیاء را به‏ این سبب برگزیده‏ام که به شخصه آنها را شگفت‏آور دیده‏ام.این آثار نکات‏ زیبایی از تاریخ هنر را بیان می‏کنند اگر بازدیدکنندگان خواهان دانش و اطلاعات دقیق‏تری باشند،می‏توانند به‏ یکی از بندهایی که در کتاب‏های‏ راهنمای عالی آمده،مراجعه کنند».

با وجود این،نمایشگاه«آفریقای‏ 1995»به مذاق هر کسی خوش‏ نمی‏آید.سیمون جنکینز ویرایشگر اصلی مجلهء«تایم»با این نمایشگاه‏ مخالف است.این نمایشگاه از دید او چیز مضحکی بیش نیست.او دانشگاه‏ سلطنتی را برای چنین کاری سرزنش‏ می‏کند،زیرا در این نمایشگاه آثار کم‏ ارزش بومی آفریقا که تنها نمودی از زندگی شهری و روستایی هستند،روی‏ دیوارهایی آویزان شده‏اند که پیش از این آثار رامبراند و تایتیان نصب‏ می‏شدند.او می‏گوید این آثار که از آفریقا آورده شده‏اند به مرتبهء هنری آثار اروپایی و آسیایی نمی‏رسد.

کلمنتین دلیس از گردانندگان‏ هنرمند این نمایشگاه،انتقاد جنکینز را یک نژادگرایی خودبینانه می‏نامد.او می‏گوید که شکوه و زیبایی این می‏شود.

\*اگر نظر شما را دربارهء تعدادی‏ از شاعران بخواهیم،برای نمونه‏ دربارهء رصافی،زهاوی،و سیّاب چه‏ خواهید گفت؟

\*من رصافی را به عنوان یک شاعر ارج می‏نهم،به رغم اینکه ساختار شعری‏اش مطلوب نیست و از لحاظ فنی نیز ثبات و استحکامی ندارد،اما توانایی او در انسجام با خود و صداقتش مرا به شگفتی وا می‏دارد؛و کسی که با خود صادق باشد با توده‏های مردم نیز صداقت خواهد داشت و رصافی از این بعد در جایگاه‏ والایی قرار دارد.

دربارهء زهاوی بگذار مردم از من‏ بشنوند که وی شاعر نیست.من برای‏ این مرد احترام زیادی قایلم و خاطراتم با او به مراتب بیشتر از رصافی است و آن‏ خدا بیامرز انسانی باهوش بود و شهرت را از راههای معمول و غیر معمول به دست می‏آورد که ریش زیبا و دلفریبش آن را تکمیل می‏کرد.شعر او فریادهای میان تهی بود که پس از اندک زمانی از میان می‏رفت و اثری از خود به جای نمی‏گذاشت.از مردم‏ بپرس که چه کسی شعری از زهاوی را به خاطر سپرده است؟

سیاب-که خدایش رحمت کند-در حرکت نوگرایی و تجدد طلبی از دیگران متمایز است،زیرا شعر او ریشه‏ در میراث عربی دارد و به این سبب‏ اسلوب شعری را بر مبنای میراث کهن‏ دگرگون کرد.او پیش از اینکه از دنیا برود همواره در کنارم بود و برای اینکه‏ وضعیت معیشتی نامناسبی داشت،هر روزنامه‏ای که منتشر می‏شد از او برای‏ کار در آنجا دعوت می‏کردم و در آن‏ زمان بابت دستمزد سی دینار عراقی‏ دریافت می‏کرد که در حد خود مبلغ‏ زیادی بود.قبول کن نخستین کسی‏ که شعر او را منتشر کرد،من بودم. شعرش قصیده‏ای بود در قالب کهن‏ با قافیه همزیه با عنوان«الشهداء»که‏ دربارهء قیام 1948 بود،و من آن را در روزنامهء«الرأی العام»انتشار دادم.

قصیده خوبی بود و من هم مقدمه‏ای‏ بر آن نوشتم.

وی زمانی دیوانش را به من داد تا مقدمه‏ای بر آن بنویسم و پاسخ دادم‏ که من خجالت می‏کشم پیشاپیش‏ مردم باشم و دوست ندارم که عنوان‏ واعظ و راهنما بر من اطلاق شود. نسخه دست نویس دیوانش را به او برگرداندم و گفتم که دیوانت حاوی‏ اشعار خوبی است،اما عذر مرا بپذیر چرا که من خود را مقید کرده‏ام که‏ برای هیچ کس مقدمه ننویسم.آن‏ زمان او در آغاز راهش بود.

آیا به نظر شما سیاب یک نوگرا نیست؟

\*چرا،این سخن صحیحی است. سیاب به وزن شعر پایبند بود اما قصیده را دگرگون کرد و آن را از پایبندی و الزامش به یک قافیه خارج‏ نمود.

در شعر شما نشانه‏هایی از عشق به خاک و سرزمین،به ویژه‏ سرزمین شام می‏درخشد.

\*طبیعت و زمینی که بر آن گام‏ می‏زنیم،خود عامل ایجاد این رابطه و عشق است.من هیچ سرزمینی را ندیده‏ام که مانند شام تنوع رنگهای‏ زرد و قرمز و سبز در آن وجود داشته‏ باشد.این تکوین طبیعی که خداوند در زمین آفریده باعث علاقه و پیوند من‏ است.به خاطر می‏آورم که از خردسالی‏ کلمهء«شام»را آمیخته و مترادف با عشق و دوستی می‏شنیدم و ضرب المثل«یک پا در شام و یک پا در حلب»را در نجف اشرف همواره بیان‏ می‏کردیم.

از 1928 م،زمانی که به شام سفری‏ نمودم،زیباترین لحظه‏هایم را در آنجا سپری کرده‏ام و پیوندی عاشقانه با «شام»دارم.من«شام»را دوست دارم، به همین سادگی،بی‏هیچ تفسیر و تعلیقی.آیا شما می‏توانید پیوندی را که‏ عشق میان دو نفر برقرار می‏کند تفسیر کنید؟بی‏تردید خیر،و عشق و پیوند من با شام از این گونه است.

\*بهترین خاطرات شما از شام کدام‏ است؟

\*ایام وزارت جمیل مردم را به یاد می‏آورم که در شام کنگره‏ای ادبی‏ برگزار شده بود و من نیز با قصیده‏ای‏ در آنجا حضور داشتم،با مطلع:

«حی الصوف لرأب الصدع تجتمع‏ وحی صرخه ایقاظ لمن هجعوا»(5)

در این زمان پسرم فرات-که‏ خردسال بود-نیز همراهم بود و من‏ سخنم را خطاب به«شام»ادامه دادم‏ که:

«فرات أشبه کل الناس بی‏ولعا فیما احب تبناه بک الولع»(6)

از دههء سی به بعد پیاپی دیدارهایی‏ از«شام»داشته‏ام،در کنفرانس‏ها و بزرگداشت‏های معری در دههء چهل و المالکی در دههء پنجاه شرکت و حضور داشته‏ام و در ابراز عشق به شام قصیده‏ المالکی را سروده‏ام با این مطلع:

«دمشق لی فی رباک الخضر جمهرة هم لی ال هل و الجیران و الدار»(7)

منبع:مجله عربی العالم

حسین میرزایی

پی‏نوشت:

(1)-چشم رضامند بر دیدن عیوب ناتوان است و دیدهء ناخشنود بدیها را عیان می‏سازد.

(2)-طبیعت را بپرس که:آیا چشمانت از دیدن‏ ناتوان است یا بدین سبب که او را بیش از توان به‏ زحمت افکنده‏ای شرم داری.آیا قصد آن داری‏ که ثروتی را که از بزرگی همچو او ربوده شده به تو دهم.

این پرتو نوری است که دزد را به مخفیگاهش‏ رهنمون است و افعی را که زهر نابودی می‏ریزد به‏ آن سو ره می‏نمایاند.

(3)-چهره تاریکی‏ها از صبح چشمانت با آه و ناله آشکار شد.

(4)-او را دانش آموزید که شما و او را همین عار بس که علم را ننگ خود بپندارد.

و این عقب ماندگی ما را بس که از پرداختن به‏ کارهای کوچک هم ناتوانیم.

(5)-درود فرست بر مردمانی که برای از میان‏ بردن شکاف تفرقه گرد آمده‏اند و سلام گوی‏ فریاد بیداری برای خفتگان را.

(6)-پسرم فرات در دلباختگی‏ام به آنچه که‏ عشق می‏ورزم از همه به من شبیه‏تر است و این‏ شیدایی او را همچون فرزند تو ساخته است.

(7)-ای دمشق بر بلندیهای سرسبزت مردمانی‏ هستند که خویشان و همسایگان من می‏باشند و آنجا خانهء من است.

«دستها و انگشتان»پنبه باسمه شده که فرهنگ بومی‏ را ترسیم می‏کند

نمایشگاه انکارناپذیر است؛چیزی که‏ از سوی اغلب ناقدان تأیید شده است. دلیس می‏گوید مردم با دیدن این‏ نمایشگاه تصدیق می‏کنند که هنر آفریقایی بخشی از تاریخ هنر جهانی‏ است.هنر کلاسیک آفریقا،نه تنها زیباییهای قابل ملاحظه‏ای در مقایسه‏ با هنر مردم چین و«سلت»( citec ) دارد(آثاری از قبیل کارهای فلزی‏ مردم نیجریه،کنده کاریهای فراواقعی‏ ( citsilaerrus )مردم کنگو در زئیر، سفالینه‏های شهر جنی در مالی از این‏ جمله هستند)بلکه به طرز عجیبی با هنر غربی در سبک احساس‏گرایی ( msinoiserpxE )پیوند خورده است؛ البته با احساس گرایی جزمی.هر دانشجویی که در رشتهء هنر تحصیل‏ می‏کند،ماجرای بازدید پیکاسو از موزهء تروکادرو- eesumeht acortud ) ( ord را که در سال 1907 روی داد، خوانده است.در آنجا بود که پیکاسو برای نخستین بار خطوط سادهء مجسمه‏سازی آفریقایی را دید و تصدیق‏ کرد که آن آثار او و دیگران را راهنمایی‏ می‏کند تا هنر مدرنیسم را تکامل‏ بخشند.

و این نفوذ در آستانهء دورهء جدیدی‏ است.جنبش هنر مدرن در اروپا و آمریکا همگونی و الهام را در هنر سنتی‏ آفریقا یافته است،و تمایل ناقدانه‏اش را در قبال هنرمندان آفریقایی حفظ می‏کند.فلینتو چاندیا یک‏ مجسمه‏ساز جوان زامبیایی که آثارش‏ در این نمایشگاه به نمایش درآمد، می‏گوید:«ما همیشه به سبب داشتن‏ آثار بزرگ هنری انتظار اهتمام و توجه‏ از اروپا داشته‏ایم».گبر کرسیتوس و آکامیله دبلا دو هنرمند اتیوپیایی که‏ آثارشان در گالری هنری«وایت چایل» به نمایش گذارده شد،می‏گویند:«در حالی که هنر معاصر آفریقا نگاهی تام‏ به گذشته دارد،پیش نگرانه عمل می‏کند.هنرمندان آن آثاری مدرن را خلق کرده‏اند که دارای یک چهرهء جهانی است و از هنر آفریقایی‏[با یک‏ دید ملی گرایانه‏]فراتر می‏رود».

سبک هنرمندان طرفدار مدرنیته‏ کردن هنر،به مذاق بعضی‏ها خوش‏ نمی‏آید.به این سبب آثارشان را با دید استهزا نگریسته و کارهای آنها را«هنر اشتقاقی»( evitavired tra )نامیده‏اند. این گروه همواره با به وجود آمدن هنری‏ مدرن که از هنر آفریقایی قابل تمییز باشد،مخالفت کرده‏اند.پیش از سال‏ 1950 گروهی از هنرمندان نیجریه‏ای‏ اندیشیدند تا خود را به«طبیعت گرایی‏ تلفیقی»( larutan sisehtnys )نزدیک‏ کنند.این سبک می‏کوشد تا تکنیکهای‏ غربی را با انگیزشهای بومی پیوند دهد. از آن پس در نیجریه و دهها کشور دیگر هنرمندان به این سبک گرایش پیدا کردند.نتایج به دست آمده با ارزش‏ بودند.کاترین لامبرت از گردانندگان‏ «وایت چایل»می‏گوید:«هنرمندان‏ آفریقایی به همان اندازه از سبک‏ کلاسیسم فراتر رفته‏اند که هنرمندان‏ اروپایی.بهرهء بزرگی که آنها در این‏ مسیر برده‏اند این است که توانسته‏اند ابداعات بسیار قوی را که به تمامی‏ مربوط به خودشان است،به تصویر بکشند.هنرمندان آفریقایی دارای‏ الگوهای در خور و شایسته‏ای‏ هستند».انصاف این است که شماری‏ از آثار موزهء وایت چایل تحولات جنگ‏ها و انقلابات سیاسی-اجتماعی و همچنین جهانی شدن ایدز را منعکس‏ می‏کند.اثر آلن بیرابی که«مثلث‏ لوورو»نام دارد یک نگاه فراواقعی است‏ با اشکال و طرحهای عجیب،که شورش‏ و اعتراض عده‏ای را علیه حکومت‏ دومین سلسلهء خاندان«اوبوتو»در اوگاندا ترسیم می‏کند.دو هنرمند از آفریقای جنوبی به نام‏های نلنگتوا و آلفرد توبا آثاری قوی و با ارزش و در عین حال گونه گونی را خلق کرده‏اند که قتل سیتوبیکو رهبر ضد آپارتایدها را در 1977 م.نشان‏ می‏دهد.

هنرمند نیجریه‏ای ندیدی دیک‏ می‏گوید:«نمایشگاه«آفریقای 1995» می‏بایستی شروع یک جنبش جدید و پرثمر باشد که از طریق آن بتوانیم به‏ شناسایی آثار هنری بپردازیم.از نگاه‏ من شاید این نمایشگاه پیش داوریهایی‏ را که دربارهء هنر آفریقایی می‏شد، زدوده است».و این همان کاری است‏ که با نمایش آثار برنزی شهر«بنین» صد سال پیش انجام دادند.